

دریا (فریدون مشیری)

ترجمه وحید دستجردی

دانشگاه اصفهان

THE SEA

The sad old man sighed as he, at the dawn,
Caught in the mirror his camphoric hair's sight.

Yet he looked and saw
A black strand amid the white!

Tears rolled round his anxious eyes;
To his gloomy memories he went back.

Thirty years before, he recalled, had eyed
A white strand amid the black!

Now, he seemed infirm in his forlorn face,
He touched his hair, groaning; "Alas!"

A drop of tear fell on the mirror,
And a sudden rainstorm came to pass.

Each drop reflected on the glass
As a sea of memories ... gone,
And in the waves' mouth, he heard from afar
The death-cry of youth, sinking down.

The tempest died, but the old man's eyes,
Still sunk in the ocean's mires,
Saw in the heart of the deep
The unfulfilled vanguished desires.

آهی کشید غمزده پیری سپید موی
افکند صبحگاه در آئینه چون نگاه
در لابلای موی چو کافور خویش دید
یک تار مو سیاه

در دیدگان مضطربش اشک حلقه زد
در خاطرات تیره و تاریک خود دوید
سی سال پیش، نیز، در آئینه دیده بود
یک تار مو سپید

در هم شکست چهره محنت کشیده‌اش
دستی بموی خویش فرو برد و گفت: وای
اشکی به روی آینه افتاد و ناگهان
بگریست های های

دریای خاطرات زمان گذشته بود
هر قطره‌ای که بر رخ آئینه می‌چکید
در کام موج، ضجّه مرگ غریق را
از دور می‌شنید

طوفان فرو نشست، ولی دیدگان پیر
میرفت باز در دل دریا به جستجو
در آبهای تیره اعماق خفته بود
یک مشت آرزو